

آیت الله حائری شیرازی

نقش ولایت فقیه در توسعه تمدن اسلامی





۱- تعریف تمدن

در جایگاه مقدمه نخست باید تمدن اسلامی را بشناسیم و تفاوتش را با تمدن غرب شناسایی کنیم. وقتی تمدن، بدون قید اسلامی، مطرح می‌شود همان طوری که از ریشه‌اش برمی‌آید. ممکن است شهرنشینی و شهروندی به ذهن تبادر کند، و در برابر آن توخّش یا دور بودن از علم و لوازم آن قرار دارد. اما دانشمندان اگرچه مادی باشند، تمدن را فقط معادل با پیشرفت تکنولوژی و پیشرفت وضعیت شهرنشینی نمی‌دانند. در سال ۱۳۵۲ ش. در زندان عادل آباد بودم، پس از مدتی سران نظامی حزب توده را آوردند، یکی از آنها هم علی عمویی بود؛ همان کسی که پس از دستگیری کیانوری اعلام کرد چون او خیانت کرده حزب توده منحل است. یک روز با ایشان صحبت کردم که شما تمدن را چگونه معنا می‌کنید. تعبیر رسایی کرد و گفت: «ما به کسی می‌گوییم متمدن که نمی‌خواهد کسی مواظبش باشد تا تعدی نکند، و به کسی می‌گوییم وحشی که باید مراقبش باشند تا به حدود و حقوق دیگران تجاوز نکند». ببینید اینها که مادی هستند در تلقی از تمدن، مسئله پیشرفت علمی را کافی نمی‌دانند؛ آنها نیز پیشرفت جهت دار را مطرح می‌کنند. از دید آنها کشور متجاوز متمدن نیست.

۲- تمدن از دیدگاه اسلام

پس از این دیدگاه، تمدن یعنی انسان به حدی برسد که خودش خودش را کنترل کند و نخواهد مواظبش باشند. بر اساس همین معنای تمدن، دو تعبیر «ارتجاع» و «ترقی» مطرح است. این دو واژه، واژگان رایجی هستند که همگان از آن استفاده می‌کنند، اما آنچه مهم است شناخت نظر و تحلیل یک مکتب از ترقی و ارتجاع است. قرآن تعبیر بلند و زیبایی از ترقی

و ارتجاع دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷). این معنای ترقی و تمدن از دیدگاه اسلام و اسلامی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد تمدن را از دیدگاه اسلام بشناسد باید ترقی را بشناسد.

۱-۲- معنای ترقی:

بر این اساس معنای ترقی از دیدگاه اسلام دور شدن از ظلمات و وارد شدن به نور است. در این دیدگاه، انسان را در بین نور و ظلمت فرض می‌کنند. این انسان می‌تواند به سمت تاریکی و ظلمت یا به سوی نور برود.

ممکن است این گفته شود: ظلمت یک کلی است، نور هم یک کلی است، درحالی‌که باید در مصادیق ظلمت و نور بحث شود. یک وقتی روزنامه‌ای بود به نام خاک و خون. این روزنامه مربوط به «پان ایرانیست‌ها» بود. اینها خیلی روی اندیشه‌های زرتشتی و این مطالب کار می‌کردند. پیش از انقلاب مرا به جلسه‌شان دعوت کردند، که جلسه شلوغی هم بود. به من گفتند این نظریه زرتشت درباره «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» جامع تمام نظریات انبیاست. گفتیم: ممکن است مطلبی را مطرح بکنم و ناراحت نشوید: درحالی‌که گفته می‌شود این جمله زرتشت، جامع تمام دستورات خوبان از اول تا آخر است، من می‌گویم این جمله از بی‌محتواترین مطالب است! آیا آنچه مسئله است رعایت گفتار نیک است، یا مسئله این است که نیک چیست؟ معما کجاست؟ معما این است که چه گفتاری نیک است؟ چه پنداری نیک است؟ چه کرداری نیک است؟ وقتی کلی زیاد شد، خیلی آیکی می‌شود، مانند کسی که دوغ می‌فروشد و تا آنجایی که سفید است آب در آن می‌ریزد. وقتی می‌گوییم: «يُخْرِجُهُمْ

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، ممکن است کسی این اشکال را بگیرد که همه از تاریکی بدشان می‌آید و همه نور را حُسن تلقی می‌کنند، اما مهم این است که ظلمت چیست؟ نور چیست؟ آیا بشر می‌داند چه چیزهایی مصداق ظلمت است؟ می‌داند چه چیزهایی مصداق نور است؟

ما هرگز نباید توقع داشته باشیم که قرآن بتواند بدون عمل اهل بیت (ع) گویا باشد. قرآن این را که بتواند یک کتاب خودآموز باشد، انکار می‌کند. قرآن به‌طور رسمی اعلام می‌کند در خود دارای متشابهات است و به‌طور رسمی هم اعلام می‌کند که همه نمی‌توانند متشابهات را تشخیص بدهند. اصرار هم دارد که اعلام بکند تا مچ مدعیان فهم قرآن را بگیرد. چون در ماه محرم و صفر هستیم این نکته را عرض کنم که اگر قرآن به‌صورت کلی ظلمات و نور را ذکر می‌کند، رفتار حسین بن علی (ع) در عاشورا مفسر نور و ظلمت بود. رفتارهای بنی‌امیه را در عاشورا ببینید، اینها ظلمات است؛ هر چه گفتند و هر چه کردند، مصادیق بارز ظلمات است. ایستادگی، استقامت، بصیر بودن در کار، اینها مصادیق نور است. هر کسی شهدای عاشورا را یک جور تعریف کرده، مثلاً اگر بپرسند ویژگی حضرت ابوالفضل العباس (ع) چیست؟ می‌گوید وفاداری‌اش و صمیمیتش. ببینید چگونه نور و مصداق نوارانی بودن فرد را بیان می‌کند. امام صادق (ع) این‌طور بیان می‌کند: «إِنَّ عَجْمِي الْعَبَّاسُ كَانَ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ». این ویژگی بالاتر از ویژگی‌های دیگر است؛ «نَافِذَ الْبَصِيرَةِ» بودن. «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی انسان را نافذالبصیره می‌کند. یعنی بداند در چه زمانی زندگی می‌کند و بداند چه جهتی را باید انتخاب بکند و در این جهت چگونه کار کند. اصحاب عاشورا همه‌شان نافذالبصیره بودند؛ اما

نافذالبصیره بودن مراقبت لازم دارد. بر اساس این آیه، معنای ترقی و ارتجاع معلوم، و پایه تمدن اسلامی مشخص شد. تمدن اسلامی یعنی دستگاهی حکومتی، نظامی و مکتبی که انسان را از ظلمات، که مصداق آن در عاشورا است، به نوری که باز مصداقش در عاشورا است، منتقل کند.

سپس ما باید تمدن اسلامی را در عاشورا مطالعه کنیم؛ چون عاشورا مفسر قرآن است و اندیشه‌های تابناک حضرت امام (ره) هم مفسر عاشورا است، چه اینکه شما می‌گویید: «نهضت ما حسینی است رهبر ما خمینی است».

۳- نقش انسان در تمدن اسلامی

امام خمینی (ره) ترقی و ارتجاع را خوب فهمیده بود؛ چون انسان را خوب شناخته بود. مسئله مهم در عصر ما خوب شناختن انسان است و امام همیشه می‌فرمود: «بدبختی دشمنان ما در این است که اسلام را نشناختند، انسان را نشناختند». امام (ره) می‌گفت اینکه آنها حریف من نمی‌شوند، به خاطر این است که من چیزی می‌دانم که آنها نمی‌دانند. من انسان را می‌شناسم، آنها انسان را نمی‌شناسند.

شهید صیاد شیرازی می‌گفت: زمانی قرار بود عملیاتی کنیم، خدمت امام عرض کردیم که دشمن این سلاح را دارد، آن سلاح را دارد، این آموزش را دیده، و همه را گفتیم و وضع خودمان را هم گفتیم، و کمبودهای خودمان را شمردیم. وقتی حرف‌های ما تمام شد، امام به ما گفت: «شما انسان دارید آنها انسان ندارند». قوت قلب امام (ره) ریشه در این داشت که می‌دانست وقتی انسان آزاد می‌شود، با انسانی که آزاده نشده، قدرت و کارایی‌اش زمین تا آسمان فرق دارد. یعنی آن کسی که انسان را شناخته، می‌تواند از

استعدادهای بالای آن بهره‌گیرد و آن کسی که انسان را شناخته، ابراز استفاده از ادراکات بالای انسان را ندارد.

انسان حیوانیت دارد، غریزه دارد، فطرت هم دارد. کسی که فقط ابزار حیوانیت و غریزه برای به‌کار گرفتن داشت، یک موجود کوچک درست می‌کند؛ آدمک درست می‌کند و به معرکه می‌آورد. فرق است بین آدمک و آدم. تمدن غربی مشکلش همین‌جاست که از زن عروسک می‌سازد و از مردم مردمک. امام (ره) این‌طور نبود که به انسان‌های ارزشمند اهانت کند، اما بر خودش فرض می‌دید که چیزهایی را که به دروغ بزرگ کرده‌اند، فرو بریزد، کوچک کند و کوچکی اینها را به عالم نشان بدهد: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا». همان‌طوری که جدش ابراهیم (ع) بت‌ها را با تبر ریز می‌کرد، امام با زبانش، که از تبر ابراهیم تیزتر و کارایی‌اش بیشتر بود، این کار را می‌کرد. ابراهیم (ع) در غیاب می‌شکست، امام در حضورشان می‌شکست. حضرت ابراهیم (ع) گفت: «تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» (انبیاء: ۵۷)؛ بت‌های زمان امام (ره) با بت‌های زمان ابراهیم خیلی فرق داشت. بت‌های زمان ابراهیم سنگی و چوبی بود و بت‌های زمان امام (ره) به صورت آدمی‌زاد بودند. آن هم نه آدمی‌زادهای معمولی، اگر مثل چنگیزخان بودند مسئله‌ای نبود. بت‌ها به صورت دانشمندان بودند، به صورت رئیس‌جمهورها بودند و به صورت ابرقدرت‌ها بودند. شکستن اینها «بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» نبود، روبروی‌شان می‌ایستاد و در حضورشان بت را می‌شکست. امام می‌گفت: «این حسن، حسین و حسنی»، درحالی‌که دیگران می‌گفتند: «ملک حسن، ملک حسین و حسنی مبارک!». چرا کلمه ملک را از اسم این‌ها برمی‌دارد؟ می‌خواهد

اینها را بریزد. می خواهد بگوید این بت ها را نگاه نکنید، اینها چیزی نیستند.

خوب آغاز این تمدن از اینجاست که امام (ره) می گوید، آنها انسان را نشناختند. قدرت ها افرادی را که می خواهند به کار گیرند اول مرعوبشان می کنند، مغلوبشان می کنند، زنجیرشان می کنند و سپس از آنها استفاده می کنند. پیروان آنها انسان های در زنجیرند، پیروان انبیا انسان های آزادند. «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (یس: ۹۸). تمام پیروان آنها صم بکم عمی، کوران و کران و گنگ ها هستند.

آنها انسان را کور می کنند تا به دنبال خود بکشند، کر می کنند تا حرفشان را بپذیرد، گنگ می کنند تا از او استفاده کنند. ادیان الهی، زبان انسان را باز می کنند. وقتی فطرت در انسان مُرد، حیوانیت است که صحبت می کند. این شیخه اسب است، از سوار خبری نیست. امام (ره) انسانی را می شناخت که سوار بر این است. این بدن، اسب است و آن سوار، انسان. آنها کارشان این است که اسب را فعال و سوار را خفته کنند! ممکن است این حرف تلخ باشد، خوب چه کنم؟ چه بگویم؟ این واقعیت است که تفاوت بین انسان با فطرت بیدار و فطرت خفته با اسب و سوار خیلی بیشتر است. انسانی که با فطرتش کار می کند، هم فطرت است هم طبیعت، هم سوار و هم اسب. او که فطرتش کار نمی کند ای کاش اسب بود! ویژگی مهم امام این بود که انسان را می شناخت؛ این انسان تمدنش و حرکت کردنش از ظلمت به سوی نور است. این آیه را ببینید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ پس اساس این تمدن را

ولایت تشکیل می دهد.

در مقابل تمدن اسلامی تمدن کفر است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

۴- تمدن با ولایت الهی و ولایت طاغوت

امام (ره) اسلام و کفر را در دستگاه فکری اسلام آمریکایی و اسلام ناب وارد کرد. اسلام در مقابل اسلام مطرح است. اسلامی که ناب نیست، آمریکایی است. این اسلام پیرو همان حرکت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» است. امروزه در عالم تمدن طاغوتی، ولایت به دست طاغوت است. و آن طاغوت مردم را از نور به سوی ظلمت می برد. این تعبیر قرآن می گوید که در عالم دو نوع تمدن بیشتر نیست، یکی تمدنی با ولایت الهی و دیگری تمدنی با ولایت طاغوت و یا یکی ترقی با ولایت الله و دیگری ارتجاع با ولایت طاغوت. طاغوت کیست؟ هر کس ولایت خدا را نپذیرد و بر ولایت خدا طغیان کند، طاغوت می شود. پس محور در تمدن اسلامی ولایت است؛ این ولایت در جایگاه یک کلی مصداقش کجاست؟ باز هم این را عاشورا مشخص کرد. حسین بن علی (ع) مصداق «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» بود: خدا ولی او بود و او اتباعش را از ظلمت به سوی نور می برد. حسین بن علی (ع) با همین ولایت، اصحاب خودش را از ظلمت به سوی نور برد. خدا ولی حسین بن علی (ع) بود و حسین بن علی (ع) ولی افراد تحت امرش بود. در عصر و زمان ما هم باز حرف اصلی را این ولایت می زند.

۵- ولایت فقیه و انتخابات

بعضی می گویند این ولایت فقیه جایگاهش با انتخابات مردم کجاست؟ کجا این دو با هم تلاقی می کنند؟ آیا این مردمند که از ولایتشان

به ولی فقیه می‌دهند و او از اینها کسب ولایت می‌کند؟ اگر ولایت از پایین باشد، این به روش‌های اروپایی بیشتر نزدیک است. آنها به‌وسیله همین انتخاب به رئیس‌جمهور ولایت می‌دهند و او ولایت پیدا می‌کند. اما در اسلام این نیست. در قاموس و فرهنگ امام (ره) این‌طور نیست. در خبرگان بحث تعیین اعضای شورای هیئت تحقیق خبرگان مطرح شد. یکی از شرایط عضویت این بود که از منصوبین حضرت امام نباشد. مقام معظم رهبری آن روز رئیس‌جمهور بودند ایشان را به‌عنوان یکی از اعضای تحقیق معرفی کردند. ایشان ایستاد و صحبت کرد که: «من بر اساس این بندی که در آیین‌نامه گروه تحقیق آمده نمی‌توانم عضو گروه تحقیق باشم. من منصوب شده از طرف امام هستم، نه از طرف مردم». ایشان گفت امام در حکم ریاست جمهوری من نوشته است من بر اساس اعتمادی که مردم به شما کرده‌اند و رأیی که به شما داده‌اند شما را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم. این، معنی ولایت از بالاست، این معنی ولایت فقیه است. این اساس تمدن اسلامی است که باید بر اساس پذیرش ولایت الله باشد.

نتیجه‌گیری

من در این چند دقیقه بحثم را جمع‌بندی کنم. فراز مهم صحبت‌م این بود که ادیان الهی از فطرت انسان استفاده می‌کنند و علت شکست دشمنانشان این است که از انسان حیوان می‌سازند و کوچکش می‌کنند تا بتوانند از آن استفاده کنند. همچنین عرض کردم روش استفاده کردن از فطرت انسان‌ها این است که انسان‌ها را به آن حد از آگاهی برسانیم که ولایت خدا را اختیار کنند. اینجا جایگاه تلاقی اراده مردم و ولایت فقیه است. این حساس‌ترین نقطه

بحث است. مردم با اختیار خودشان ولایت خدا را انتخاب می‌کنند ولایت خدا اختیاری است، به همین دلیل است که مردم در ولایت‌الله تقسیم می‌شوند. در الوهیت خدا تقسیم نمی‌شوند. الوهیت و ربوبیت و ملوکیت خدا برای انسان‌ها قابل انقسام نیست. قرآن می‌گوید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و نمی‌گوید «بِرب الذین امنوا». می‌فرماید: «مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» و نمی‌گوید «الله ولی الناس». ولایت با ربوبیت و الوهیت و ملوکیت فرق می‌کند. ربوبیت و ملوکیت و الوهیت خدا انتخابی نیست، انسان آن را انتخاب نمی‌کند و انسان نمی‌تواند از آن حوزه خارج شود. «ولایت الله» امری است اختیاری و جز انسان‌های مختار، نمی‌تواند وارد این حوزه ولایت بشوند. از این جهت می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». اگر اکراه آمد ولایت نیست. به همان اندازه که ولایت از بالاست به همان اندازه اختیار، آگاهی و انتخاب مردم ضرورت دارد؛ چون اگر اجباری شد مصداق «اکراه فی الدین» می‌شود و خارج می‌شود. به هر جهت معنای ولایت فقیه دقیقاً شناخت نقطه‌ای است که در آن اختیار مردم و ولایت به هم گره می‌خورد. این چیزی است که خارجی‌ها درست نمی‌توانند آن را بفهمند. مردم با اختیار خودشان نماینده خدا را انتخاب می‌کنند. خدا صفات نماینده‌اش را عرضه و مشخص می‌کند. مردم هم با اختیار و آگاهی سراغ او می‌روند. همان‌طوری که امام (ره) فرمود: «وقتی مردم به خبرگان رأی دهند و خبرگان مجتهد عادل را انتخاب کنند او ولی منتخب مردم است و حکمش نافذ است»؛ یعنی مردم رأی دادن را جزو مقدمات نفاذ حکومت می‌دانند. اما صفات مجتهد عادل بودن را خدا تعیین می‌کند. ■